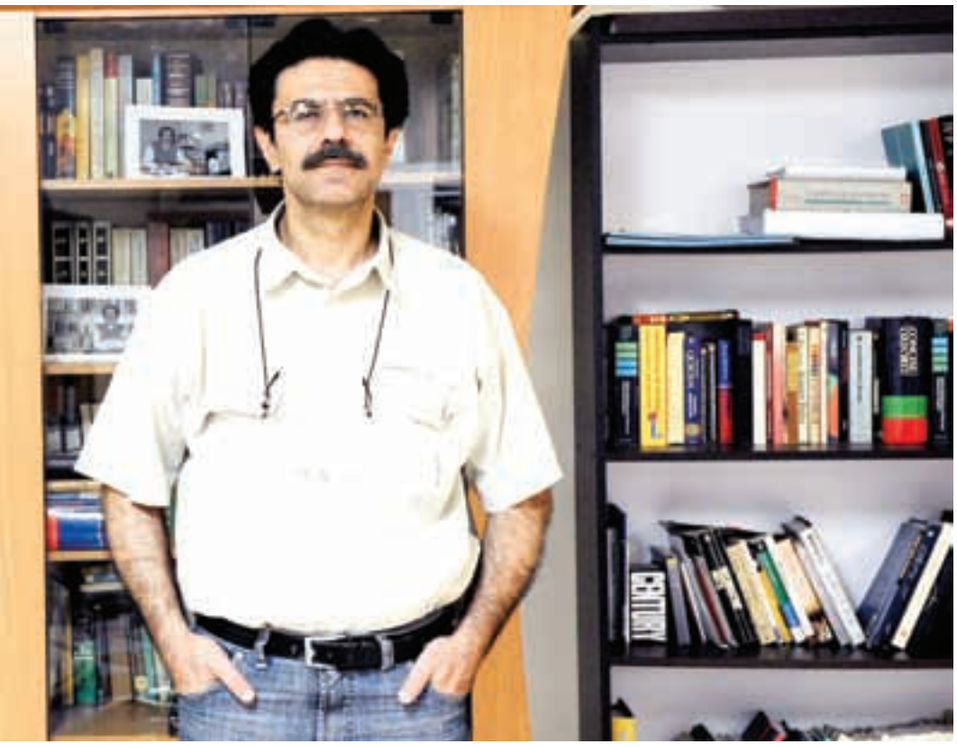

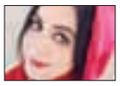

مریم شهبازی
روزنامه‌نگار

گفت‌وگو با رضا رضایی، مترجم

با ترجمه جوان می‌مانم

طنین موسیقی کلاسیک، اتاقی مملو از آلبوم‌های موسیقی، کتاب‌های ایرانی و خارجی، دیکشنری‌های کوچک و بزرگ و لیوان چای روی میز، همگی پیش زمینه یا به قولی «بک گراند» گفت‌وگو با رضا رضایی است. مترجم آثار ادبی کلاسیک قرن نوزدهم انگستان و جالب این جاست حتی قطعه‌ای که از ابتدا شنیده می‌شود هم به همان قرن تعلق دارد، آنقدر که می‌خندد و می‌گوید: «خودم هم به قرن نوزدهم تعلق دارم و در آن دوران زندگی می‌کنم.» مهندسی مکانیک خوانده، سال‌ها به شکلی حرفه‌ای و در سطح مسابقات داخلی و خارجی شطرنج را دنبال کرده، حتی چندین سال هم دبیری فدراسیون شطرنج را بر عهده داشته است. با این حال، همه را رها کرده و بیش از چهل سال است که در عرصه ترجمه کار می‌کند، نزدیک به صد اثر را به فارسی بازگردانده و در اختیار علاقه‌مندان به کتاب و کتابخوانی گذاشته. البته ترجمه‌هایش تنها به ادبیات محدود نمی‌شود، هر از چندی هم برای تنوع و هم برای اینکه از ترجمه سایر کتاب‌های مورد علاقه‌اش غافل نشود به سراغ آثاری در حوزه‌های دیگر می‌رود، از همین رو عناوین مختلفی در موضوعات فلسفی، موسیقی و حتی فرهنگ اساطیر ترجمه کرده. وقتی صفحات یکی از همان کتاب‌هایش، در حوزه موسیقی را می‌خواند آنقدر شور و علاقه در صدایش هست که بفهمی چقدر عاشقانه دست به گزینش آثار برای ترجمه می‌زند. زندگی پرفراز و نشیبی داشته، بواسطه شرایط اقتصادی حاکم بر نشر مشاغل مختلفی را هم تجربه کرده، اما گلایه‌ای از هیچ کدام آن سختی‌ها ندارد. حتی تأکید دارد که هر چه بوده و هر چه بر او گذشته همگی تجربه‌هایی گرانبها هستند که بعدها در کار ترجمه به کارش آمده‌اند. اعتقاد چندانی به بحث استعداد در ترجمه ندارد و تأکید دارد که این کار تنها لازمه‌اش تلاش بسیار با مطالعات دائمی است، البته همراه با چاشنی عشق، تا از این طریق بی‌مهری‌ها و سختی‌های کار نشر منجر به دلسردی از کار نشود. یکی از مهم‌ترین نقدها به کار مترجمان امروز را بی‌توجهی‌شان به مطالعه آثار ادبی می‌داند و می‌گوید: «مگر می‌شود کار ترجمه کرد اما آثار ادبی معاصر خودمان را نخواند! مترجمی می‌شناسم که بیست عنوان کتاب ترجمه کرده اما حتی آثار جمالزاده را نخوانده است!» گفت‌وگو با رضا رضایی در عصری از نخستین روزهای اسفندماه بود که در ادامه می‌خوانید.

چطور شد که سمت یادگیری زبان و کار ترجمه رفتید؟

به خاطر علاقه‌مندی والدینم به سمت کتاب سوق داده شدم. پدرم تلاش بسیاری برای کتابخوان شدن فرزندانش به خرج می‌داد. شغلش طوری بود که گاه و بیگاه به مأموریت می‌رفت و سوغاتی ما از آن سفرها چمدان‌های پر از کتاب بود. ما سیر نمی‌شدیم و با اشتیاق می‌خواندیم. البته کتاب‌ها همه مطابق سن و سالمان نبود، ولی ما همه را می‌خواندیم. مثلاً ۱۰ ساله بودم که کتاب قانون اساسی امریکا را خواندم! حتی یک سال قبل از ورود به مدرسه به مکتب رفتم. معلم مکتب‌مان هم به قول قدیمی‌ها یک «خانم باجی» بود که با ما ادبیات کهن و آثاری همچون کلیله و دمنه، بوستان و گلستان کار می‌کرد. حتی یک وقت‌هایی هم برایمان تفسیر قرآن می‌گفت. شاید بگویید که ادبیات کلاسیک برای بچه‌ای به آن سن سنگین است، اما افراد در سن کم توانایی یادگیری هر چیزی را دارند. شاید قادر به درک درستی از آن آثار نبودم اما به هر حال پیش زمینه لازم را برای مطالعات بعدی من ایجاد کرد. بعد که وارد مدرسه شدم، بواسطه تشویق والدینم روز به روز بیشتر به کتابخوانی علاقه‌مند شدم. این شیوه کتابخوانی شاید ضررهایی هم داشته، از جمله که باعث می‌شد پراکنده بخوانم، اما فوایدش بیش از مضرات آن بود و باعث شد در موضوعات مختلفی مطالعه کنم که بعدها در کار ترجمه برایم بسیار مفید از کار درآمد.

آموختن زبان را از کی آغاز کردید؟

به خاطر شغل پدرم در نقاط مختلفی از کشور زندگی کردیم، زمانی که در شیراز ساکن بودیم و من ۱۲ ساله بودم برای یادگیری زبان در انجمن «ایران - امریکا» اسم نوشتم. از همان ابتدا، هر متنی که می‌خواندم به فارسی ترجمه می‌کردم. البته معلم می‌گفت: «نباید کلمات و جمله‌ها را ترجمه کنی و اگر خواهان یادگیری زبان هستی باید انگلیسی فکر کنی» اما کاری که من می‌کردم ناخودآگاه قدم نهادن به حوزه ترجمه بود. البته حرف معلم از جهتی درست بود، شما اگر خواهان یادگیری زبان باشید باید انگلیسی فکر کنید.

در ۱۶ سالگی، نخستین کتابی که ترجمه کردید درباره شطرنج بود، چطور شد که به سراغ چنین موضوعی رفتید؟

شطرنج از همان سال‌های تحصیل یکی از علاقه‌مندی‌های جدی‌ام بود، طوری که در نوجوانی‌ام به طور جدی در مسابقات شرکت می‌کردم. از آنجایی که به فدراسیون رفت و آمد داشتم و از سویی آنان هم می‌دانستند که تسلطم به زبان انگلیسی خوب است سفارش ترجمه کتابی را به من دادند. کتاب به اسم خودم منتشر نشد اما ترجمه آنقدر برایم لذت‌بخش بود که اهمیتی هم برای این مسأله قائل نبودم. بعد از آن دیگر کتابی ترجمه نکردم تا زمانی که وارد دانشگاه شدم. البته چون دانشجوی مهندسی مکانیک بودم بیشتر به سراغ متن‌های علمی و دانشگاهی می‌رفتم.

چطور شد که از ترجمه متون علمی و مهندسی به سراغ ادبیات رفتید؟

مهندسی را به دلایلی بعد از چند سال رها کردم اما وقتی کار ویراستاری را در مرکز نشر دانشگاهی آغاز کردم به خاطر همان سابقه تحصیلی در حوزه فنی - مهندسی مشغول کار شدم. سمیعی گیلانی، اسماعیل سعادت، معصومی همدانی، علی صلح‌جو آنجا کار می‌کردند. من علاوه بر ویراستاری کتاب‌های فنی - مهندسی گاهی هم گریزی به کتاب‌های حوزه‌های دیگر نظیر معماری و حتی علوم انسانی می‌زدم.

کار کردن کنار بزرگانی که به نام برخی از آنان اشاره کردید چقدر در آینده کاری‌تان مؤثر بود؟

قطعاً مؤثر بود، اما من در آن مقطع بی‌تجربه نبودم. زمانی که به مرکز دانشگاهی رفتم کارهای بسیاری در حوزه ترجمه و ویرایش انجام داده بودم. حدود سال ۶۵ به مرکز نشر دانشگاهی رفتم در حالی که از سال ۵۷ به طور حرفه‌ای کار کرده بودم. به فکر ماندن هم نبودم و در نهایت پنج سال آنجا ماندم و بعد رفتم چون نمی‌خواستم ویراستار تمام وقت بشوم و هدف من ترجمه بود. به اجبار به ویراستاری روی آورده بودم. هر چند که تجربه چندین ساله در این حوزه در نهایت در کار ترجمه نیز بسیار به دردم خورد.

تا به این جای فعالیت‌تان که اثری از ادبیات نیست، درست برخلاف امروز که عمده تمرکزتان بر ترجمه است!

ادبیات از ابتدا مهم‌ترین هدفم در ترجمه بود، منتها از نظر شرایط مادی سال‌ها طول کشید تا موفق به ترجمه ادبی بشوم. در آن سال‌ها شرایطی فراهم نبود که مترجم بتواند با ناشری برای چند سال ترجمه در حوزه مشخصی قرارداد امضا کند.

شما می‌گویید شرایط امروز نشر بهتر شده، این در حالی است که شمارگان کتاب در آن سال‌ها بسیار بیشتر از امروز بوده!

نه! الان تعداد ناشران خیلی بیشتر شده، درست برخلاف آن سال‌ها که پیدا کردن ناشر کار راحتی نبود. آن تعداد ناشری هم که حاضر به همکاری بودند طوری قرارداد نمی‌بستند که خیال مترجم از شرایط مادی‌اش راحت باشد. شرایط جوانان امروز خیلی بهتر از دوره جوانی من و همنسلانم است. تعداد بسیاری ناشر مشغول کارند که با جوانان برای انتشار آثارشان همکاری می‌کنند. با این همه شاید همتی که ما داشتیم جوانان امروز ندارند.

بعد از نشر دانشگاهی چه کردید؟

در جاهای مختلفی با عنوان‌های مختلف کار کردم، از مشاور نشر گرفته تا ویراستار و... با این حال، به ترجمه ادبیات توجه داشتم. آثاری از داستایفسکی را در همان اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ ترجمه کردم. اما قادر به ترجمه تمام وقت نبودم تا اینکه اواسط دهه ۷۰ بتدریج از کارهای دیگر دست کشیدم و تمام وقت به ترجمه روی آوردم. کم کم موفق به انعقاد قرارداد با برخی ناشران شدم و توانستم تا حدودی روی ترجمه به عنوان شغل اصلی حساب کنم. البته باز هم ترجمه را به ناچار با کارهای ویرایشی و مشاوره تلفیق می‌کردم. اواخر دهه ۷۰ دیگر به طور تمام وقت به سراغ ادبیات و نقد ادبی و امثال آن رفتم و تا همین حالا که با شما صحبت می‌کنم عمدتاً وقتم را صرف ادبیات کرده‌ام.